

جغرافیای تاریخی قهستان (از طاهری تا سلجوقی)

محمد حسن بهنام فر^۱

مصطفی ملایی^۲

چکیده:

قهستان در جغرافیای تاریخی ایران هویتی مشخص در پیوند با خراسان بزرگ دارد، این منطقه در طی قرون سوم و چهارم هجری همزمان با به قدرت رسیدن حکومت های متقارن نظیر طاهریان، صفاریان، سامانیان و غزنویان از اهمیت فراوانی برخوردار بود و بین این حکومتها یکی پس از دیگری دست به دست می شد. از ویژگی هایی که باعث جذابیت قهستان برای نهضت های ضد خلافت عباسی بود، وجود موقعیت های جغرافیایی خاص (بین سیستان و خراسان) و وجود گروه های اجتماعی (عیاران، مطوعه و...) و گروه های مذهبی مختلف (مسلمانان، یهودیان، مسیحیان و...) در این منطقه بود. به لحاظ استراتژیکی این منطقه بسیار مهم بوده و خواستگاه عالمان و دانشوران بسیاری نیز بوده است. هدف از این تحقیق، بررسی جغرافیای تاریخی قهستان و وضعیت سیاسی، اجتماعی و مذهبی آن همزمان با حکومتهای متقارن می باشد که با روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس منابع کتابخانه ای مورد واکاوی قرار می گیرد.

واژگان کلیدی: قهستان، طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سیمجوریان

۱. دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران mohamadbehnamfar@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ از دانشگاه تهران

قهبستان منطقه ای است که در جغرافیای تاریخی ایران زمین پیوندی عظیم و ناگسستنی با خراسان بزرگ دارد، اما امروزه ما اثری از نام تاریخی این منطقه نمی‌بینیم و آن را خراسان جنوبی نامیده‌اند. حکومت‌های نظیر طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان برای حکمرانی بر منطقه شرق کشور علی‌الخصوص قهبستان که از لحاظ سوق الجیشی بسیار مهم بود همیشه با همدیگر در حال رقابت بودند.

قهبستان در سیر تاریخی خود روایتگر چند واقعه مهم تاریخی است، از جمله آن‌ها می‌توان به ورود اسلام و بعد از آن حضور خوارج در قرون اول هجری، قیام اسماعیلیان نزاری در سده‌ی میانی و نیز سلطه‌گری‌های استعماری در تاریخ معاصر ایران اشاره کرد. در ابتدا وجه تسمیه، موقعیت جغرافیایی و پیشینه‌ی قهبستان را بررسی نموده و سپس به بررسی تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، مذهبی این منطقه در قرون اول تا چهارم هجری پرداخته می‌شود. در مورد پیشینه تحقیق باید گفت که تا کنون تحقیق مستقلی در این زمینه صورت نگرفته است و هدف از انجام این کار زدودن گرد و غبار از تاریخ قهبستان در این دوران است و شیوه تحقیق توصیفی-تحلیلی می‌باشد که با استفاده از کتب جغرافیایی، سفرنامه‌ها، تواریخ محلی و عمومی و... مطالب گردآوری شده و مورد تحلیل قرار گرفته است.

وجه تسمیه و موقعیت جغرافیایی قهبستان:

واژه‌ی قهبستان به معنای کوهستان به کار رفته و این را باید در وضع طبیعی آن جستجو کرد. همانگونه که بیان شد کلمه قهبستان به معنای کوهستان ناحیه‌ای است در شرق ایران که با آمدن اعراب ابتدا به قوهستان و سپس به قهبستان تغییر نام پیدا کرد. (فرای، ۱۳۶۵: ۱۳) اما برخی دیگر از محققین ریشه این واژه را فارسی می‌دانند و معتقدند به صورت قو، کی، کهن هم بکار رفته که در مناطق کویری و گرم و خشک به آبی اطلاق

می‌شود که از حفر چاه و قنات به دست آمده باشد. از این رو در مناطق کویری مثل کرمان، یزد، اصفهان و جنوب خراسان آبادی‌هایی که فاقد رودخانه بوده و آب آن از چاه و قنات تأمین می‌شد مجموعه‌ی آن را قهستان می‌نامیدند. (جیهانی، ۱۳۶۸: ۲۲۶ و ۲۲۸)

در لغت‌نامه دهخدا آمده است: «قهستان ولایتی است در خراسان، این واژه معرب قهستان و مخفف کوهستان است و شامل قائن، گناباد، طبس‌العناب، قهستان، طبس‌التمر و طریثیت (ترشیز) است.» (دهخدا، ذیل کلمه قهستان)

نام قهستان در دوران اسلامی برای نخستین مرتبه در قرن سوم هـ.ق توسط ابن رسته‌ی اصفهانی به میان آمده و ایشان قهستان را از حوزه‌های خراسان دانسته است. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۲) و پس از وی نیز ابن فقیه همدانی قهستان را به عنوان یکی از مضافات ایرانشهر (نیشابور) می‌آورد. (ابن فقیه، ۱۳۴۹: ۱۷۱) حدوداً یک قرن بعد اصطخری و مولف حدود العالم از قهستان به عنوان یکی از مضافات خراسان یاد می‌کنند. اصطخری اینگونه ذکر می‌کند شهری به این نام وجود نداشته و قصبه‌اش قاین و شهرهای آن نیابذ (گناباد) و طبسین و کژی و خور و طبس معروف به طبس مسینان است و قهستان را از خراسان و در کنار فارس ذکر می‌کند و از قاین به عنوان مرکز آن نام می‌برد. (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۵ / حدود العالم، ۱۳۶۲: ۹۱) این نکته را همچنین در نوشته‌های ابن حوقل سیاح عرب می‌توان دید وی نیز قهستان را جزئی از خراسان دانسته و قاین را به عنوان قصبه‌ی مرکز قهستان معرفی کرده و نیابذ و طبسین که معروف به کری است و خور و طبس که معروف به طبس مسینان را به عنوان شهرهای آن می‌آورد. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۸۷) اما یاقوت طول قهستان را از خوسف تا سپید رستاق «دشت بیاض» و عرض آن را از کرین تا زوزن می‌داند و می‌گوید شهرها و آبادیهای قهستان از همدیگر دور بوده و هیچ رودی در قهستان جاری نیست و آبادیهای آن قاین، نجیرجان (نهارجان) و مسینان و سپید رستاق است. (حموی، ۱۳۶۲: ۱۶۲)

از میان کسان دیگری که از قهستان نام می‌برند می‌توان به مقدسی در احسن التقاسیم در قرن چهارم و ابوالقاسم بن احمد جیهانی در اشکال العالم نام برد که آنان از آبادانی قهستان و قاین سخن رانده اند. در اشکال العالم جیهانی آمده است: «قهستان از جمله خراسان است، بر حد بیابان فارس و کرمان و بدانجا هیچ شهر نیست بدین نام و این نام ولایت است و شهرهای آن قائن است و جنابذ و تون و خور، خوسف، طبس کریت و طبس مسینان.» (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۷۰) مقدسی آورده است: قهستان سرزمینی پهناور است هشتاد فرسنگ در هشتاد فرسنگ که بیشتر آن را کوهها و دشتهای خشک فرا گرفته وی از قاین به عنوان قصبه قوهستان نام می‌برد و می‌گوید قصبه قاین دارای چندین شهر به نام های تون، خوست، خور، کری، طبس، رقه، یناود، نساود، طبس است. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۰۱) ابوالفداء می‌گوید: «قوهستان از کوره‌های خراسان است، کوره‌ای است بر کنار بیابان فارس و مشتمل بر چند شهر و از آن جمله قائن است که قصبه کوهستان و زوزن و ینابذ.» (ابوالفداء، ۱۳۴۹: ۵۱۲) و ابن رسته این ایالت را جزء کوره‌های خراسان به شمار آورده است. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۲۱) در کتاب هفت کشور که مجهول المؤلف است قهستان با طول سیصد فرسنگ و عرض صد و شصت فرسنگ ذکر شده و جزء اقلیم چهارم به شمار آمده است. (صور الاقالیم، ۱۳۵۳: ۴۲ و ۸۸) در این میان آنچه شایان توجه است اینکه از اواخر قرن هفتم قهستان به صورت جدا از خراسان مورد توجه قرار می‌گیرد به طوری که حمدالله مستوفی ۷۳۰ هـ ق قهستان را دارای شانزده ولایت می‌داند و آنها را اینگونه معرفی می‌کند: ترشیز، تون، بجستان، جنابذ، دشت بیاض، بیرجند، خوسف، بلوک شاخین، بلوک فشارود، زیرکوه، خور، طبس مسینان، طبس گیلی، قاین، دُرّه، مومن آباد. (فرقانی، ۱۳۸۲: ۳۶) حافظ ابرو نیز به سال ۸۳۰ هـ ق قهستان را ولایتی وسیع معرفی کرده که دور آن نزدیک به صد فرسخ است که خوسف در شرق آن و بیابانی که میان فارس و کرمان واقع شده در غرب قرار دارد و در شمال آن نیشابور و سبزوار قرار دارند و از جنوب به سجستان و بیابان کرمان

ختم می‌شود. حافظ ابرو قهستان را مشتمل بر چند قصبه‌ی بزرگ می‌داند و قهستان و نواحی آنرا اینگونه بیان می‌کند: جنابذ، بجستان، تون، طبس، فشارود، طبس‌مسینا، خوسف، قاین، زیرکوه، جنابذ، نهارجان، بیرجند، ترشیز، مومن‌آباد، دشت بیاض، طبس گیلکی، رقه و شاخین و طبس مسینا است. (حافظ ابرو، ۱۳۷۰: ۲۸) مارکوپولو نیز هنگام عبور از ایران از راه دشوار کویری ولایت قهستان عبور کرده و در سفرنامه معروف خود ولایت قهستان را تونکین (از تون وقاین) ذکر می‌کند. (سایکس، ۱۳۶۳: ۳۸) شیروانی در کتاب بستان‌السیاحه نیز در ذکر قهستان اینگونه می‌نویسد: ولایت قهستان ولایتی است مشتمل بر بلاد عظیمه و قصبات قدیمه و نواحی دلگشا و قرای بهجت اقرا اغلب آنها از اقلیم سیم و بعضی از اقلیم چهارم است. آبش از قنوت و هوای اکثر بلادش مسرت رایت است وی می‌گوید قهستان نه از خراسان است بلکه از مضافات آنست. (شیروانی، ۱۳۱۵: ۱۱۰)

آیتی نیز در کتاب بهارستان حدود قهستان را اینگونه تعریف کرده است. «حدی به ولایت نیمروز و زابل و از حدی به اراضی هرات و افغانستان و از حدی به اراضی بلوچ و مکران و از طرفی به بلوک خبیص و کرمان منتهی است وی وسعت قهستان را در دوره ی صفوی و افشاریه چهل فرسنگ در چهل فرسنگ طول و عرض می‌داند. (آیتی، ۱۳۷۱: ۸) لسترنج در کتاب خود ایالت قهستان را همان "تونوکاین" دانسته و به قائن، تون، ترشیز، بشت، زاوه، بوزجان و زام، باخرز و مالن، خواف، زیرکوه، گناباد، بجستان، طبس به عنوان شهرهای ایالت قهستان اشاره کرده است. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۷۷). قهستان از اواخر دوره صفویه تجزیه شد به ولایت قاینات که در برگیرنده خراسان جنوبی امروزی می‌باشد و گذشت زمان آن را در قاینات امروزی خلاصه کرد. اخبار پراکنده ای که از نوشته‌های مورخان اسلامی سده‌های میانه به دست می‌آید نشان می‌دهد که ولایات قهستان در بعضی زمان‌ها، حکمرانان یا فرماندهان محلی خود را داشته است. اما در کل، منطقه از لحاظ اداری تابع خراسان

بوده یا مانند دوره ایلخانان و تیموریان، تابع واحدی که مرکزش در هرات و غرب افغانستان بود (بازورث، ۱۳۸۲: ۲۷۵) اما از جمع بندی مطالب مندرج در منابع و متون تاریخی باید ولایات قهستان را شامل این شهرها دانست: ۱- باخزر ۲- بیرجند ۳- ترشیز ۴- تون ۵- جام ۶- گناباد ۷- خواف وزیرکوه ۸- طبس گلشن ۹- قاین ۱۰- طبس مسینان ۱۱- شاخین ۱۲- مومن آباد

ذکر چند نکته در مورد قهستان لازم است: ۱- در ایالت قهستان شهری به این نام وجود نداشته است. ۲- به نظر می‌رسد نام کوهستان به دلیل تمایز این منطقه با سیستان که در کنار رود هیرمند و در سرزمینی پست بوده به این منطقه نه چندان مرتفع داده شده باشد، این در حالی است که کوه‌های معروف این منطقه مثل باقران و مومن معمولی جلوه می‌کنند ۳- در این منطقه رودخانه نبوده و فقط چاه‌ها و قنوات زیرزمینی وجود داشته‌است.

در منابع در مورد این که کدام شهرها به ایالت قهستان تعلق داشته‌اند اختلاف نظر وجود دارد، ما در باب جغرافیای تاریخی این شهرها بیشتر به منابعی تکیه می‌کنیم که به قرون اول و چهارم نزدیک‌تر و بر حوادث آن دوران اشراف بیشتر داشته‌اند، شهرهایی که در این قسمت به طور مختصر مورد بررسی قرار می‌گیرند عبارتند از: قائن، طبس، گناباد، زاوه، زام، خواف، خور، تون، ترشیز و باخرز.

قاین: اولین منابعی که به ذکر نام شهرستان قهستان پرداخته‌اند، قائن را به عنوان قصبه (مرکز) قهستان معرفی کرده‌اند اصطخری در نیمه اول قرن چهارم در این رابطه می‌گوید: «قائن چند سرخس بود و بناها هم از گل بود. قهندزی دارند، وگرد آن خندقی هست و مسجد آدینه و سرای امارت در قهندز باشد، آب از کاریز خوردند و باغ و بوستان کمتر بود و جایگاهی سردسیر است.» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۵)

در مورد این که بنای قائن توسط چه کسی صورت گرفته است، منابع نظرات مختلفی دارند اما بیشتر تأکید به این بوده‌است که در دوران کیانی بنیان نهاده شده‌است.

محمدجواد مشکور این شهر را یادگار کی‌لهراسب پدر گشتاسب دانسته است. (مشکور، ۱۳۷۱: ۲۲۴) در سفرنامه ناصرخسرو قاین شهر بزرگ و حصینی است که گرد آن شهر خندقی است و عمارت هم شهر گنبد است. (قبادیانی، ۱۳۵۱: ۱۲۶) حمدالله مستوفی می‌گوید: «دلک مسخره سلطان محمود بن سبکتکین از آن شهر بوده است.» (مستوفی، ۱۳۶۵: ۱۷۸)

طبس: طبس یکی از شهرهای مهم قهستان بوده که از سوی جغرافی‌نویسان عرب همچون بلاذری به عنوان دروازه خراسان از آن یاد گردیده و در ادامه گفته است «طبس دو باروست یکی را طبس گویند و دیگری را کُربین و آنجای گرمسیر است و دارای نخلستان‌ها.» (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۵۸)

جغرافی‌نویسان عرب دو طبس را «طبسین» گفته‌اند. گاهی نیز اشتبهاً «طبسین» به هریک از دو شهر اطلاق می‌شده در حالی که آنان برای هرکدام از دو طبس نامی گذارده‌اند، یکی را طبس عناب و دیگری را طبس خرما گفته‌اند. طبس عناب به طبس مسینان (مسینا) نیز شهرت داشته و به نظر می‌رسد که مسینان عنوانی است که به سبب وجود مس به آنجا داده شده است، ابن حوقل می‌گوید: «این شهر بزرگتر از گناباد است و خانه‌هایش خشتی و قهندز آن ویران است و قلعه‌ای ندارد» (ابن حوقل، ۱۳۶۸: ۱۸۰) طبس گیلکی یا طبس خرما (تمر) که عنوان اول، همانطور که ناصرخسرو می‌گوید به خاطر فتح آنجا توسط فردی به نام گیلکی بن محمد که آنجا را با شمشیر فتح کرده بود (قبادیانی، ۱۳۵۱: ۱۳۵) بدان داده شد و عنوان دوم به خاطر وجود نخلستان‌های فراوان آنجا بوده است.

گناباد: این شهر با عناوین مختلف در آثار جغرافی‌نویسان عرب آمده است از جمله، ابن حوقل که آن را ینابذ، (ابن حوقل، ۱۳۶۸: ۱۸۰) و مقدسی «جناود» (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۰۱) آورده است و الفاظی دیگر مثل گناباد جنابذ، یناود و... هم دیده می‌شود.

مقدسی در احسن التقاسیم از روستاهای فراوان و باغستان‌های آن خطه صحبت به میان آورده است و مستوفی می‌گوید: «او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد.» (مستوفی، ۱۳۶۵: ۱۷۷) بالطبع آب این ناحیه از کاریز بوده و چنانچه امروزه نیز می‌توان نمونه‌های فراوانی از آنرا مشاهده کرد.

زاوه: احتمالاً واژگان زاو، زاوه، زو، زاوین، زوزن و به همین طریق زاب، زابه و زابین از یک خانواده و یا صورت‌های متفاوت یک مفهوم جغرافیایی باشند، با تغییر کوچکی در شکل و به تبع در افاده معنی زو به معنی دریاست، به معنی شکاف نیز آمده است (خسروی، ۱۳۶۶: ۲۲)، زو همچنین نام پسر طهماسب پیشدادی است.

زاوه یا بخشی از آن معروف بوده است به "رخ" و کرسی آن مرسوم بود به "بیشک" یا شهر زاوه. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۱۹)

زام (جام): در خاور ولایت زاوه و شمال خاوری قهستان نزدیک رودخانه هرات بود که کرسی آن در قرن چهارم بوزجان بود. بوزجان شهری بزرگ و دارای ۱۸۰ دهکده بود «ایرانیان آن را بوزگان می‌گفتند و زمان‌های اخیر آن را پوچگان می‌نویسند.» (لسترینج، ۱۳۶۴: ۲۸۳) بعدها زام به اعتبار شیخ شهاب‌الدین احمد جامی عارف قرن ۵ به تربت جام تغییر نام پیدا کرد.

خواف: شکل فعلی کلمه، صورت عربی شده خواف است. واژه اصیل و باستانی محل هم باید به همین شکل نوشته شود. به گفته برخی خواف را در زمان‌های قدیم خواب گفته‌اند اما دلیلی وجود ندارد که تحریفی از این دست را بپذیریم در این میان اشاره به شهرستانی به مقدار بسیار زیادی در کشف هویت راهگشاست؛ وی می‌گوید: خواف نام دیگر به‌آفرید پسر ماه فروردین است که از سیراوند و خواف به داعیه نوآوری در دین زرتشت برخاست. شهرستانی نزد ابوالمظفر خوافی علم آموخته، بعدی نیست که این اطلاعات را از معلم خوافی خود کسب کرده باشد. از طرفی می‌بینیم که کلمه خواف

سابقه دورتری ندارد و این خود گواه دیگری است بر اینکه خواف نام خود را از به‌آفرید گرفته است. (خسروی، ۱۳۶۶: ۱۴۳)

خور: اصطخری در مورد این شهر می‌گوید: «خور از طبس کوچکتر است به نزدیک خوست است و آب تنک و اندک مایه دارد.» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۶) خوست احتمالاً بخشی از خور بوده است که دارای قلعه‌ای مهم و مستحکم بوده اما به تدریج ما اسم خوست را بیشتر از خور در منابع می‌بینیم.

تون: تون یکی از مهمترین مراکز قهستان بوده است، تون را شهری آباد و پرجمعیت می‌داند که دارای دژ و مسجد جامع بود و دانشمندان بزرگی در آن می‌زیسته‌اند. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۲۱) به نظر می‌رسد که تون همان ناحیه فردوس کنونی باشد.

ترشیز: نام این شهر به صورت مختلفی مثل طرثیث، ترشیس و... آمده است. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۷۹) از شهرهای کوچکی که در اطراف آن بوده است می‌توان به کشم و کندر اشاره کرد. در نزهةالقلوب آمده است که کشم «دهی که هرگز در آن زلزله نیامده، در حدود آن در مواضع دیگر زلزله بسیار باشد» (مستوفی، ۱۳۶۵: ۱۷۵) مقدسی کُندر را پایین‌تر از ترشیز دانسته و به ساختمان‌های زیبای آن‌جا اشاره کرده است. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۱۸) سرو زرتشت که در حدود ۱۴۵۰ سال عمر کرد و شاید همان بود که مارکوپولو به عبارت **Arbre Sol** یاد کرده و مسیحیان **Arab e sec** می‌نامند در کشم بوده (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۸۱) این سرو در سال ۲۴۷ به فرمان خلیفه عباسی قطع گردید و بار شتران شد تا در ساختمان قصر جدید خلیفه در سامره استفاده شود. (حقیقت‌رفیع)، ۱۳۷۶: ۴۷۶)

باخرز: امروز تایباد در ناحیه باخرز است. (توکلی مقدم، ۱۳۷۵: ۲۴۵) باخرز یا گواخرز در جنوب جام و در خاور رودخانه هرات و کرسی آن شهر مالین بود. مالین در قرن ۴

شهری آباد بوده است چنانچه مقدسی از باغها و رودهایش سخن به میان آورده است. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۰۷) وجه تسمیه باخرز را «باد هرزه» می‌دانند زیرا آنجا باد فراوان می‌وزد.

پیشینه تاریخی قهستان

تاریخ قهستان به چند دوره تقسیم می‌گردد: قسمت اول را باید در افسانه واسطوره‌ها جستجو کرد.

برای مثال در تاریخ سیستان ساخت قهستان به سام‌بن‌نریمان، جد رستم پهلوان افسانه‌ای ایرانی نسبت داده شده است و اشاره شده که در روزگار جاهلیت در فرمان پهلوانان و مرزبانان سیستان بوده است (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۴) مؤلف قهستان را به عنوان شهر آورده در حالی که در این ایالت ما به شهری با این عنوان برخورد نمی‌کنیم. احتمالاً قهستان در این زمان پایگاه نظامی بوده است. و یا فردوسی در مورد پادشاهی سیاوش می‌گوید، که اول بار کیکاوس او را به پادشاهی قهستان برگزید. (فردوسی، ۱۳۷۲: ۵۳۱) و یا فریدون از پادشاهان پیشدادی تصمیم گرفت کشورش را بین سه فرزند خود تقسیم کند وی عراق، فارس، آذربایجان، خراسان و قهستان را به ایرج داد. (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۱۸۵-۱۸۳) که این خود نشان دهنده اهمیت سیاسی اقتصادی و نظامی قهستان می‌باشد. یا در زمان پادشاهی آخرین نفر از طبقه اول کیانیان یعنی کیخسرو و در هنگامی که سپاهیان او بر لشکر توران پیروز شدند او به پاس دلاوریهای آنها چند ایالت را به آنها بخشید که قهستان سهم گودرز گردید. (عباس‌زاده، ۱۳۷۴: ۳۱) و در روز دیگر شاه جشنی برگزار کرده و در آنجا کرمان و گچ و مکران را به فربرز داد و اصفهان و جرجان و قهستان را به گودرز بخشید. (میرخواند، ۱۳۶۶: ۵۹۲) سر پرسی سایکس در کتاب تاریخ ایرانیان آورده است که گشتاسب کیانی در این سرزمین به دین زرتشت متمایل شد. (سایکس، ۱۳۶۳: ۱۳۷)

اما قسمت دیگری از تاریخ قهستان را باید از دل داده های باستانشناختی بیرون کشید آنچنان که از اسناد بازمانده در دوران تاریخی بر می آید قهستان در این دوران خاستگاه یکی از اقوام و نژاد ایرانی (پارسی) به نام «ساگارت» بوده و بخشی از ساتراپی چهاردهم هخامنشی به شمار می آمده. «این نظر را دو سند معتبر کهن توجیه و اثبات و نوشته ها و پژوهش های متأخران آن را تأیید می کند: یکی از کتیبه های هخامنشی و دیگر نوشته های مورخان یونانی مانند هرودت. (رضایی، ۱۳۸۱: ۴۴ و ۴۵) آثار باقیمانده در قهستان نشانگر اهمیت این منطقه در دوره ی هخامنشیان است و به علت قرار گرفتن بر سر راه های جنوب شرقی و بیابان بزرگ مرکزی اهمیت تجاری و اقتصادی در خور توجهی داشته است و احتمالاً برای حفظ این راه ها قلاع و دژهایی بنا شده بود چنان که در شمال قهستان شهر بجستان که معبد بزرگی برای عبادت آناهیتا ایزد آب و پاکی در آن بنا شده بود که باقیمانده آن به نام قلعه دختر مزار تا به امروز باقی است. (زمانی، ۱۳۵۱: ۲۵۴-۲۵۶)

بعضی نیز بر این نظرند که قاین همان ارتاگوانا کاخ سلاطین ایران بوده است. (گابریل، ۱۳۴۸: ۲۹) کوهستان که به علت شرایط طبیعی منطقه به آن اطلاق شده، به احتمال زیاد نام خود را بر اقوام آریایی که در آن سکنی گزیده اند تحمیل کرده است. نویسندگان و پژوهشگران واژه "آسه گرته" (ساگارتیه) را که نام قوم آریایی ساکن در این منطقه بود؛ به معنای "کوه نشین"، "غارنشین" و "ساکن غارهای سنگی" دانسته اند که می تواند دلیل بر این مدعا باشد (زنگوئی، ۱۳۸۸: ۱۸) ساگارتیان که هرودت در سده پنجم ق. م از آنان در ردیف اقوام شرقی و از ساکنان ساتراپ چهارم هخامنشی نام می برد. (هرودت، ۱۳۳۶: ۱۹۱ و ۱۹۲) و در کتیبه ای در تخت جمشید نیز داریوش از ساگارتی نام برده و آن را در شمار ممالک شرقی خود به شمار می آورد. (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۵۹۶) واژه ی «اسگرتیا» را برخی سنگ شکن یا غارنشین معنی کرده و برخی نیز کوه نشین را بر آن افزوده اند که تعدادی از محققین به اشتباه آنان را ساکنان غرب، شمال غرب ایران

دانسته‌اند حال آن که با توجه به اقلیم کوهستانی قهستان و وجود تعداد فراوانی غارهای طبیعی و کنده شده در کوه که شخصاً زیستگاه بوده و ساکنان آن می‌توانند صفت سنگ‌شکن و سنگ‌کن داشته باشند بایستی اسگرتیان منطبق به قهستان دانست و حدود آنها بین حد جنوبی قلمرو پارتها (یعنی تا حدود کاشمر و تربت حیدریه فعلی) و شمال قلمرو سارازها (زرنگیان یا سیستانیان) یعنی شمال محدوده‌ی سیستان و بلوچستان فعلی که این منطقه دقیقاً با قهستان تطبیق دارد. ساگرتیان که رزم آورانی دلیر در نبرد بودند در دوره هخامنشی به کمک سپاه هخامنشی در آمدند. لباف وجود تعدادی تصاویر و علائم و نشانه‌ها را بر روی قطعه سنگ سایبی معروف به لاخ معدن در منطقه خوسف و نیز بر بدنه‌ی صخره‌ای بزرگ در کناره‌ی تنگل استاد بیرجند منصوب به ساگرتیان می‌داند. (لباف خانیکی، ۱۳۷۳: ۸۲ و ۸۱) در دوره اشکانی نیز به جز نوشته‌ها و شواهد تاریخی یک سند و مدرک بسیار معتبر و با ارزش و انکار ناپذیر از دوره اشکانی باقی مانده که نشانگر این مطلب است که بیرجند قهستان از ایالات شاهنشاهی اشکانی و «خوسف» ساتراپ نشین این منطقه در جنوب خراسان بوده است. این سند کتیبه بسیار معروف و مهم «کال جنگال» است. (رضایی، ۱۳۸۱: ۴۴-۴۶) با فروپاشی سلسله‌ی اشکانی، قهستان به صورت شهربانی جداگانه درآمد در رساله‌ی شهرستان‌های ایران در کاست خراسان از کومش (دامغان) و گرگان و کاین (قاین) و سمرکند و بخل بامیک (بلخ بامیان) سخن به میان آمده است. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۵۹) اما در دوره‌ی ساسانیان قهستان از مراکز مهم قدرت بوده خصوصاً روحیه‌ی ستیزه‌جویی و میهن‌پرستی مردم این نواحی برای پادشاهان ساسانی که قصد کشورگشایی داشتند دارای اهمیت زیادی بوده است (عباس‌زاده، ۱۳۷۴: ۱۹) آنچنان که در تاریخ از دلاوری و پهلوانی افرادی از قهستان در مراحل پایانی سلسله‌ی ساسانی نام برده می‌شود مرحوم آیتی در بهارستان از بزرگانی چون سپهبد سوخرای قابینی که سردار بزرگ ساسانی زمان

قباد و پسرش بوذرجمهر در دربار انوشیروان و هم چنین نحیرجان دیگر سرکرده‌ی نظامی ساسانی که از قهستان بوده اند؛ نام می‌برد. (آیتی، ۱۳۷۱: ۳۸ و ۲۹)

اما با فتح نهاوند و همدان توسط مسلمانان در سال ۲۲هـ.ق شرایط مناسب برای تسخیر ایران به وجود آمد و قسمت های مختلف ایران یکی پس از دیگری به تصرف عربها درآمد و خراسان نیز از این قافله عقب نماند و از همان قرون اولیه اسلامی، توجه اعراب را به خود جلب نمود. قهستان نیز به علت انزوای جغرافیایی به نوبه خود به صورت پناهگاهی برای شیعیان که از جور خلفای عباسی و حاکمان وقت گریزگاهی می‌جسته‌اند در آمد (احمدیان شالچی، ۱۳۷۵: ۱۵۶) از قهستان در منابع اولیه اسلامی به عنوان ناحیه‌ای که تابع خراسان است و نه محدوده خراسان، یاد می‌شود. مسلمانان با فتح قهستان توانستند به خراسان دست پیدا کنند آنان قهستان را "باب خراسان" نامیدند. در اولین متون جغرافیایی از جغرافی‌نویسان که متعلق به نیمه دوم سده سوم قمری است، در اشاره به ناحیه مذکور، بدون ذکر نام شهرها و حتی مراکز این ناحیه به طور کلی اصطلاح "قهستان و طبسین" به کار برده شده است که به احتمال زیاد برگرفته از تقسیمات سیاسی منطقه در آن زمان است، زیرا خراج "طبسین" با مناطق همجوار به طور جداگانه و خراج دیگر نواحی قهستان به صورت مجزا محاسبه شده است و در ضمن هر دو ناحیه از کور خراسان بزرگ به شمار آمده‌اند.

اوضاع سیاسی قهستان در قرون اول تا چهارم هجری:

قهستان به عنوان مسیری برای اعراب به قصد تصرف نواحی مختلف خراسان بزرگ و ماوراء النهر انتخاب شد. بیشتر مورخان، فتح خراسان را در سال ۲۲هـ.ق و در عصر خلافت عمر بن خطاب ذکر کرده و برخی دیگر نیز این واقعه مهم را در زمان حکومت عثمان بن عفان در سال ۲۹هـ.ق نوشته‌اند. (آیتی، ۱۳۷۱: ۴۰۸) و برای قهستان دو فاتح در نظر گرفته شده است: یکی حنف بن قیس، که گویند در سال ۳۱هـ.ق از راه

طبسین در مرز خراسان عبور کرده و مردم آنجا با وی مصالحه کردند وی سپس به قهستان وارد شده و مردم به حصار پناه بردند و سرانجام ابن عامر در رسید و با آنان به شرط پرداخت ششصد هزار درهم مصالحه کرد. (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۳۰۲) گردیزی در مورد فاتح قهستان نظری دیگر دارد و ایشان عبدالله بن خازم خزیمه را به عنوان فاتح می‌داند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۹۲) اما روایت را اینگونه باید دانست که مسلمانان با تصرف اصفهان به سوی کرمان روانه شدند و عبدالله بن عامر آنجا سپاه خود را به دو نیم کرد نیمی از سپاه را با فرماندهی عبدالرحمن بن سمره به سمت سیستان فرستاد و نیمی دیگر را به فرماندهی حنف بن قیس برای خراسان مامور کرد. نکته شایان توجه این است که اکثر متون و مورخان طبسین را دروازه ورود مسلمانان به خراسان می‌دانند. در این باره طبری اینگونه سخن به میان می‌آورد: فتح قهستان بعد از سال ۳۱ هـ ق بوده ابن عامر پس از اردو زدن در سیرجان به طرف خراسان رفت و مجاشع بن مسعود سلمی را به عنوان عامل کرمان منسوب کرده و از راه بیابان که هشتاد فرسخ بود به سوی طبسین رفت و از آن جا به سوی خراسان هجوم برد و از راه قهستان قصد تسخیر نیشابور را کرد و ابن عامر از راه خبیص (شهداد) و بقولی از یزد و سپس از قهستان گذشت و نیشابور را تصرف کرد. (طبری، ج ۵، ۱۳۵۳: ۲۴۵۶) اما طبری امیرین و امر را به عنوان فاتح خراسان نام می‌برد. بلاذری نیز درباره فتح خراسان و قهستان، از کمک مردم هرات و قوم هیاطله به قهستانیان به میان می‌آورد و ذکر می‌کند که آنان به احنف بن قیس ۶۰۰ هزار درهم به عنوان حق مصالحه پرداختند. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۵۸ و ۱۵۹) ابن خلدون نیز این داستان را روایت می‌کند اما از شخصی به نام امیر بن احمر یشکری نام می‌برد و احتمال دارد که فاتح قهستان وی باشد. (ابن خلدون، ج ۱، ۱۳۶۳: ۵۶۴) ظهیرالدین نیشابوری نیز از عبدالله بن عامر به عنوان تسخیرکننده قهستان نام می‌برد و اینگونه ذکر می‌کند: در دوره خلافت عثمان، عبدالله عامر با قوی به قهستان آمده و بقاع و قلاع آن را در مدت کوتاهی فتح کرد. (نیشابوری، ۱۳۳۲: ۱۲۶-۱۲۷)

همانطور که ذکر شد عرب‌ها برای اولین بار از جنوب خراسان وارد شدند و پس از فتح طبرستان و قهستان به سوی شمال هجوم و مورخان بر این باورند که مسیر شمالی ورود به خراسان مورد استفاده قرار نمی‌گرفت. آیتی نیز در تأیید این مطلب این گونه می‌گوید: جاده عبور و مرور اعراب و کاروان‌های عراق و حجاز راه جنوبی بوده که با گذشتن از بصره و اهواز به کرمان رسیده و از آنجا به خبیص وارد شده سپس به ولایت طبرستان رسیده و از آنجا از طریق جاده زوزن و باخزر وارد خراسان می‌شدند. (آیتی، ۱۳۷۱: ۵۲) و این همان راهی است که مسلمانان از طریق آن توانستند خراسان را فتح کنند یعنی باگذشتن از (نصرت‌آباد) به سرحد سیستان به خراسان وارد شده و از راه قهستان و با عبور از طبرستان که مرز طبیعی سیستان به خراسان به سمت شمال رفته و شهرهای جام و باخزر و جوین را محاصره کردند و پس از آن شهر را تسخیر کردند. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۶۰ و ۱۶۱) اما دلیل این اختلاف را باید در این دانست که در بسیاری از نقاط ایران خصوصاً خراسان پس از فتح شدن اولیه، مخالفت‌ها و شورش‌هایی بر علیه فاتحان ایجاد می‌شد و طبیعی می‌نماید در این کشمکش ناحیه و یا شهری به کرات دست به دست‌گردد و این باعث می‌گردد تاریخ تسخیر یک شهر به چندین گونه حکایت شود. (شهیدی، ۱۳۶۲: ۱۰۱) اعراب به هنگام فتح خراسان، اول طبرستان را تسخیر و از آن پس آنجا را دروازه خراسان نامیدند (قبادیانی، ۱۳۶۳: ۲۵۶) یاقوت حموی نیز در ذیل نام الطبرستان اینگونه می‌گوید: اعراب طبرستان را دروازه خراسان نامیدند زیرا اولین جایی که از خراسان بود که فتح کردند (حموی، ج ۴، ۱۳۸۰: ۲۰) اعراب در خراسان به تدریج در آداب و رسوم ایرانی در آمیختند و با ایرانیان ازدواج کردند اما خراسانیان از این حضور چندان راضی نبودند و اعراب نیز به آن دامن زدند به خصوص سیاست مبنی بر تبعیض عرب بر عجم و دیدگاه برتری طلبانه آنان نسبت به موالی نیز به تدریج مسلمین غیر عرب را آشکارا به مخالفت با آنان واداشت. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۳۶۷-۳۷۰) از دیگر مشکلات این دوره آن است که امویان برای اداره سرزمین‌های اسلامی

قلمرو خلافت را به دو قسمت عراق و شمال آفریقا تقسیم کرده بودند و برای هر یک امیری گمارده بودند که زیر نظر خلیفه انجام وظیفه می‌کرد اما به دلیل دور بودن بعضی از ایالات ولایات بر اداره امور تسلط نداشتند و خراسان با آنکه زود تسلیم فاتحان عرب شده بود اما به سبب دوری از مرکز خلافت اغلب نا آرام بود به گونه ای که در زمان امویان مکرر به خراسان لشکرکشی شد. (همان، ۴۹۱)

قهبستان نیز مثل سایر ایالات خراسان و سیستان در قرن نخست هجری شاهد درگیریها و شورش هایی بر ضد اعراب بود و این روحیه قیام در میان مردم دیگر نقاط ایران نیز بروز کرد و همگان با هدف اضمحلال بنی امیه آماده قیام شدند. (خلیل، ۱۳۵۵: ۳۷ و ۳۶) که از قیام ها و شورش های این دوره از در قرن اول هـ ق در قهبستان قیام قارن است که تاریخ قیام قارن را باید به سال ۳۲ هـ ق دانست که قارن با سپاه چهل هزار نفری به جنگ اعرای رفت اما سرانجام در شیبخون اعراب کشته شد و این قیام سرکوب گردید. (ابن اثیر، ج ۱، ۱۳۶۵: ۳۶۷) هم زمان با خلافت یزید بن ولید حکومت خراسان در اختیار نصر بن سیار قرار گرفت وی نیز مغیره بن شعبه جهمی را در حدود سالهای ۱۲۶ و ۱۲۷ به حکومت قهبستان منصوب کرد در این زمان و به سال ۱۲۹ هـ ق قیام سیاه جامگان به رهبری ابومسلم از مرو آغاز و با مبارزات موالی های ناراضی خراسان اوج شدت گرفت تلاش نصر بن سیار والی بنی امیه در خراسان نیز بی فایده ماند و با پیشروی نیروهای نهضت به جانب مرکز خلافت اسلامی، در سال ۱۳۲ هـ ق پس از یکصد سال به سلطه امویان پایان داده شد. (قصابیان، ۱۳۸۸: ۸) از شورش های دیگر صورت گرفته در خراسان می‌توان به قیام به آفرید در زوزن خواف اشاره نمود که توسط ابومسلم سرکوب شد. در ابتدای خلافت عباسی بود که فردی به نام به آفرید (اهل خواف) برای آنها دردسرساز شد اما از شمشیر ابومسلم جان سالم به در نبرد. (حبیبی، ۱۳۶۷: ۹۰) قیام سنباد نیز که به بهانه خونخواهی ابومسلم صورت گرفت این منطقه را بی نصیب نگذاشت و بسیاری از سپاهیان وی اهل این منطقه بودند. سنباد در مدت ۷۰

روز خروج خود به فتوحاتی نائل شد اما عاقبت منصور عباسی به حیات او خاتمه داد. در سال ۱۴۵ هـ ق شورش‌هایی توسط تناسخیان و به حمایت خاندان ابوطالب در حال وقوع بود که منصور بن عبدالجبار به محض رسیدن به خراسان به سرکوب آن پرداخت. در این دوران شاهد حضور پررنگ خوارج سیستانی هستیم که از اوایل قرن دوم قدرت را در دست داشتند و قهستان را به عنوان دارالهجریه انتخاب نموده بودند. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۶۴ و ۱۶۵) در حدود سال ۱۵۰ هـ ق قهستان، عرصه میدان نبرد استادسیس (که او نیز خود را خونخواه ابومسلم تلقی می‌کرد) و سپاه منصور عباسی بود که بعد از یک سال کس و قوس، استادسیس به ورطه هلاکت کشیده شد. (همان، ۱۴۲) و بعد از آن قیام خوارج به رهبری حمزه آذرک منطقه قهستان را نیز در بر گرفت. در سال ۱۸۱ هـ ق حمزه بن عبدالله یا حمزه آذرک به رهبری خوارج رسید وی عیسی بن علی بن عیسی عامل خلیفه را در جنگ شکست داد و عیسی بعد از شکست از راه قهستان به خراسان رفته و پس از چند سال دوباره از راه قهستان به وارد سیستان گشت و این بار در جنگ با حمزه اوست که پیروز می‌گردد و کسی که به قهستان می‌گریزد حمزه بن عبدالله است که قهستان را به عنوان اقامتگاه و پایگاه خود بر می‌گزیند. از حوادث مهم قهستان در قرن دوم هجری قیام استادسیس و معاون وی حریش سیستانی به سال یکصد و پنجاه هـ ق و از ناحیه هرات و خراسان است.

منابع تاریخی قیام دیگری را ذکر می‌کنند که در زمان خلافت هارون الرشید و به فرماندهی حمزه بن آذرک روی داده که وی از قهستان به پا خواسته و نواحی بوشنج و هرات و باخزر را تسخیر کرده و تا نیشابور به پیش می‌رود. آنچه شایان توجه است اینکه قهستان همواره به عنوان پایگاهی بوده که از آنجا به خراسان یا سیستان حمله می‌شده و اکثراً شکست خورده‌ها در آنجا پناه می‌گرفته اند همانگونه که ذکر شد در این زمان شاهد حضور پررنگ خوارج در قهستان هستیم که از آنجا به نیشابور و اطراف آن را می‌تاختند و تنها پس از شکست از عیسی بن علی است که آنان به ناچار به سیستان

برمی‌گردند. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۶۰-۱۵۹-۱۵۶) خوارج در بعضی از نواحی هم چون قهستان دارالهجره برپا ساختند و از این دارالهجرها سیستان را مورد حمله قرار می‌دادند و این حملات مکرر توسط آنان و از طریق قهستان به سیستان باعث لشکر کشی هارون به خراسان شد. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۶۷ و ۱۶۸) در این میان می‌توان به حمزه آذرک سیستانی اشاره کرد که پس از تصرف سیستان به قهستان هجوم برد.

آشوب طلبی های خوارج در سیستان و قهستان سراسر خراسان را درگرفت و طلحه بن عبدالله را به جنگ با آنان واداشت و این برای طاهریان فرصتی طلایی پیش آورد که در قهستان آبادانی به وجود آورند آن چنان که در دوران امیر عبدالله بن طاهر قهستان به طوری آبادان گشت که از نظر دفاتر حکومتی بالاتر از طوس قرار گرفت. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۷۱-۱۷۰) در اواخر عمر عبدالله بن طاهر بار دیگر خوارج سیستان شورش کردند و عمال طاهریان را از سیستان بیرون راندند. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۱۸۵) پس از آن سیستان بین خوارج و طاهریان همچنان دست به دست گردید تا پس از مرگ عبدالله بن طاهر و آمدن طاهر بن عبدالله که این دوران را باید دوران آبادانی در قهستان برشمرد پس از وی و در زمان پسرش یعقوب لیث صفاری علیه حکومت طاهریان قیام کرده و سیستان را به دست گرفت و با افزایش دادن قدرتش به زودی قهستان به تصرف صفاریان درآمد و از آن به عنوان پلی برای حملات آینده به خراسان استفاده شد. یعقوب بعدها و به در سال ۲۵۹ هـ.ق به خراسان هجوم برد و نیشابور را تسخیر نموده و طاهریان را برانداخت. پس از مرگ وی برادرش عمرو حاکم قهستان و سیستان شد و بلال بن ازهر را به حکومت قهستان منصوب کرد. (فرقانی، ۱۳۸۱: ۱۷۳-۱۷۲-۱۷۴)

اوضاع سیاسی قهستان در دوره‌های طاهریان و صفاریان:

بعد از اسلام با شکل‌گیری اولین سلسله حاکمان ایرانی یعنی طاهریان، قهستان تحت حاکمیت آن‌ها قرار گرفت. طاهریان توانستند با جلب اعتماد خلیفه عباسی تاحدودی راه را برای حاکمیت مستقیم بر بخشی از سرزمین ایران هموار کنند. از این گذشته حکومتی مانند صفاریان با خلیفه سر ستیز داشت. قهستان طی سال‌ها حاکمیت این سلسله‌ها به ترتیب دست به دست می‌شد. با قدرت‌گیری طاهریان (۲۰۵هـ) قدرت محلی خراسان (خرزیمه‌ها) سر فرود آوردند و منطقه را به آنان سپردند.

از جمله مشکلاتی که در این زمان دستگاه خلافت و طاهریان را با چالش مواجه ساخت، جنبش خوارج به سرکردگی حمزه آذرک بود. امرای طاهری تا قبل از طلحه بن طاهر موفق به خاموش کردن این آتش نشده بودند لذا مأمون، طلحه را مسئول این کار نمود، وی چندین بار خوارج را شکست داد و حمزه برای چندمین بار به نواحی قهستان عقب‌نشینی کرد. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۸۹) حمزه آذرک در سال ۲۱۳هـ از دنیا رفت که گفته می‌شود در یکی از این جنگ‌ها زخمی برداشت و بر اثر آن جان داد. (ترکمنی آذر و پرگاری، ۱۳۷۷: ۱۰) در همین سال طلحه نیز از دنیا رفت و عبدالله بن طاهر جانشین او شد. وی توانست با ده‌هزار نفر سپاهی خوارج را شکست دهد و بسیاری از آنان را به هلاکت برساند. (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۵۵) با مرگ عبدالله و آغاز ضعف طاهریان، عیاران بسیاری از مناطق محدوده سیستان و شرق و جنوب خراسان را از وجود عاملان طاهری تهی کردند. متوکل به هریک از ولیعهدها ناحیه‌ای از کشور را واگذار کرد که خراسان سهم ابو عبدالله معتز بالله بود (یعقوبی، ج ۲، ۱۳۴۶: ۵۱۶) و قهستان هم شامل آن می‌شده است. عاملی که در این برهه اوضاع نا بسامانی را در خراسان ایجاد کرد زلزله مهیبی بود که دویست هزار نفر را به کام مرگ کشید و «پس از آن شهرهایی در خراسان بزمین فرورفت» (طبری، ج ۱۵، ۱۳۵۳: ۶۴۳۴)

با افول قدرت طاهریان و اوج‌گیری یعقوب، محمدبن طاهر با تسلیم به یعقوب سعی در آرام کردن او داشت. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۲۵۰-۲۳۸) اما محمدبن طاهر به زودی منصرف شد، این در حالی بود که یعقوب به نیشابور نزدیک می‌شد و طولی نکشید که اسیر یعقوب شد. در حمله یعقوب، قهستان و قائنات باب ورود به خراسان بود. مؤلف تاریخ سیستان شخصی به نام محمد بن زید را نماینده در قهستان معرفی می‌کند، هنگامی که این شخص مغضوب یعقوب شد وی محمد بن واصل حاکم فارس را علیه یعقوب تحریک کرد اما اندکی بعد از محمد بن واصل جدا شد. چون به این نتیجه رسید که یعقوب توانمندتر است و در عمل همینگونه شد و محمد بن واصل شکست خورد. (همانجا) تا وقتی که یعقوب زنده بود وی از این خاندان گریزان بود. عمرو بن الیث در ابتدای امارت خود بلال ابن الازهر را به قهستان فرستاد، تا محمد بن زید را دستگیر نماید و بلال در این مسیر، قهستان را چپاول کرد و اندکی بعد عمر و خود به قهستان آمد و محمدبن زید با دیدن این شرایط تسلیم شد و از سوی عمرو بخشیده شد و از سوی امیر صفاری خلعت دریافت کرد. (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۱۸۳)

از جمله حوادثی که در زمان صفاریان جالب توجه است پیوستن «رنود و عیاران» به سپاه یعقوب بود. (تاریخ سیستان، ۱۳۶۶: ۳۴۶) که ظاهراً در زمان حکومت طاهریان به کوه‌ها رفته بودند و در کوهستان‌های خراسان و حوالی قهستان دم از خود سری می‌زدند. آنها در برابر یعقوب سر تسلیم فرود آوردند.

خلف بن احمد آخرین امیر صفاری، همزمان با مرگ سبکتگین (۳۸۷ هـ.ق) موسس واقعی غزنویان، طاهر پسرش را به قهستان فرستاد تا این منطقه را تصرف نماید، بغراجق عموی سلطان محمود در همین حین به دست طاهر کشته شد (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۴۷۴) که «این واقعه بر محمود گران آمد، سپاه گرد کرد و بر سرخلف آمد، در دژ اسپهبد او را محاصره کرد و مالی گران تقدیم او کرد و چند گروگان داد تا باز گردید» (باستانی پاریزی، ۱۳۴۴: ۳۰۴) طاهر نیز عقب نشینی کرد. خلف چند بار خلف

و عده کرد تا اینکه به دست سلطان محمود گرفتار شد و در زندان او در گذشت. (باسورث، ۱۳۸۵: ۱۲۴)

اوضاع سیاسی قهستان در دوره سامانیان و غزنویان:

با پیروزی اسماعیل سامانی بر عمرو بن لیث عملاً صفاریان منقرض گردیدند و قهستان ضمیمه ی قلمرو سامانیان شد. از همان ابتدای قدرت گیری سامانیان حاکمیت قهستان به خاندانی واگذار شد به نام سیمجوریان که تا فروپاشی حکومت سامانی و همچنین تا اوایل دوره ی غزنوی در دست آنها باقی ماند. این خاندان «غلام ترکان» دربار سامانی بودند. زمین های موروثی سیمجوریان در قهستان چیزی مثل «امتیازات فئودالی» بود. (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۶۷) سردودمان سیمجوریان، ابو عمران سیمجوری بود که حکومت سیستان را داشت. پسرش امیر ابراهیم که نرشخی او را مردی فاضل معرفی کرده است از سوی امراء سامانی بولایت قهستان دست یافت. (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۳۵) و از این زمان قهستان تا حدود سال ۴۰۰ هـ در اختیار آنان قرار گرفت. با مرگ ابراهیم پسرش ابوالحسن جانشین او شد، وی ۳۰ سال سپهسالاری خراسان را در اختیار داشت و از سوی نوح بن منصور، ایالت قهستان به او داده شد، ابوالحسن «متمکن در امارت سپاه و ایالت حشم» بود. (فرای، ۱۳۶۵: ۲۰۲) این خود مختاری در زمان پسرش ابوعلی به نهایت خود رسید. واقعیت این است که ابوعلی بنیه این خاندان را مستحکم کرد با اینکه شخصیت برجسته ی آنها ابوالحسن بود. قدرت او آنچنان بود که حتی با حمله امرای ایلک خانیه^۱ (لین پول، ۱۳۶۳: ۱۲۱) به قلمرو سامانیان امیر نوح با درماندگی از او تقاضای کمک کرد که ابوعلی به این درخواست توجهی نکرد و امیر

۱. ایلک خانیه (۵۶۰-۳۲۰ هـ) آنان در ترکستان، مستقر بودند و در قرن چهارم هجری اسلام آوردند و پایتخت آن ها کاشغر بود. ایلک نصرخان در سال ۳۸۹ هـ. پس از تسخیر ماوراء النهر، بخارا را مرکز و پایتخت قرار داد و از آنجا بر ممالکی که از بحر خزر تا حدود چین امتداد داشته حکومت می کرده است. در سال ۳۹۸ هـ سلطان محمود غزنوی آنها را شکست داد و به همان ماوراء النهر و و کاشغر و مغولستان قناعت کردند.

سامانی به سبکتکین غزنوی متوسل شد. در این زمان ایلیک خان (بغراخان) در گذشت و ایلیک نصر، ایلیک خان جدید با نوح وارد صلح شد. (ابن اثیر، ج ۱۵، ۱۳۶۵: ۲۲۴) اینگونه بود که اقبال به سوی غزنویان روی آورد. «سزای کفران احسان سروران» ابوعلی را روانه زندان سبکتکین کرد و در همانجا به زندگی او خاتمه داده شد. (جرفادقانی، ۱۳۵۷: ۱۴۱) بعد از مرگ ابو علی پسرش ابوالقاسم به ولایت قهستان دست یافت «و ناصرالدین [سبکتکین] او را بتمکین قبول کرد. و بر اکرام مقدم و ایجاب حق وفادت او را توفیر نمود» سبکتکین همچنین از امیر نوح درخواست کرد رسماً قهستان را به ابوالقاسم بدهد که اقطاع قدیم سیمجوریان بود «ملک این التماس را با سعاف مقرون گردانید». (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۵۲۲)

ابوالقاسم که اوضاع و خیم سامانیان را می دید در صدد بهره برداری از شرایط بود، اما محمود غزنوی، ارسلان جاذب را به قهستان فرستاد تا ابوالقاسم را متواری کند که همینگونه نیز شد. (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۷۱) در همین موقع بود که ایلیک ناصرخان توانست آخرین امیر سامانیان را دستگیر و زندانی کند «و اقبال سامانیان بآب ادبار منطقی گشت و دست مشیت مالک الملک علی الاطلاق به یکبارگی بساط دولت آن طایفه را در نوشت». (فرای، ۱۳۶۵: ۵۲۲)

محمود غزنوی که حکومت خود را در غزنه مسجل کرده بود و فاداری خود را نسبت به خاندان سامانی کنار گذاشت. این در حالی بود که منتصر برادر کوچکتر عبدالملک که از دست ایلیک خان فرار کرده بود برای محمود در دسر ساز شد (۳۹۰ هـ) و توانست بر نصر برادر محمود غلبه کند. (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ۵۲۲) قهستان یکی از مسیرهای تاخت و تاز او بود اما مثل جاهای دیگر در قهستان ارسلان جاذب بلای جان او شده بود. (هروی، ۱۳۳۶: ۴۵۳) ابوالقاسم سیمجور که در سپاه اسماعیل منتصر بود، اسیر و به غزنه فرستاده شد. (منهاج سراج ۱۳۴۲: ۲۱۵) در طبقات ناصری آمده است: «او به دست بکتوزون سردار ترک سامانیان به قتل رسید» (فرای، ۱۳۶۵: ۲۰۷) و منتصر نیز در

نزدیکی مرو به دست افرادی از یک قبیله عرب که گفته می‌شود مزدور محمود غزنوی بودند به قتل رسید. (ابن اثیر، ۱۳۶۵: ۳۳۳)

بعد آنکه خطر ابوالقاسم محو گردید، دیگر سیمجوریان برای محمود تهدیدی آنچنانی تلقی نمی‌شدند، از این جهت سیمجوریان در مقابل قدرت غزنویان، سر تسلیم فرود آورده، دست از مبارزه با آنها کشیدند، قهستان تا زمانی که غزنویان در مبارزه با سلجوقیان شکست خوردند و از خراسان رخت بر بستند در دست آنها بود و توسط حاکمانی که آنها تعیین می‌کردند، اداره می‌شد.^۱ (کازرونی، ۱۳۷۴: ۶۴۲)

محمود غزنوی با صفاریان نیز در کشاکش بود و خلف آخرین امیر صفاری، پسرش طاهر را برای تصرف مناطقی مثل قهستان فرستاد که عاقبت محمود آنان را مقهور قدرت خود کرد. در پایان قرن چهارم هجری در ناحیه قهستان قحطی و گرانی حاصل شد. از نبودن غذا مردم، بعضی بعضی را می‌خوردند و گوئی انسان فریاد می‌کرد: نان، نان و می‌مرد و بدنبال آن وبای بزرگی روی داد و «چنان که اکثر خلائق وفات یافتند». (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۲) پس از مدتی قهستان همانند گذشته موقعیت خاص خود را بدست آورد و در دوران جانشینان غزنویان یعنی سلاجقه و در دیگر حکومتها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود

اوضاع اجتماعی و فرهنگی قهستان در قرون سوم و چهارم

شکل و هویت اجتماعی و فرهنگی قهستان در دوره مورد بحث، این منطقه را از مناطق اطراف متمایز می‌کرد و به نظر می‌رسد یکی از عوامل بسیار مهم در این مسئله همان ساختار طبیعی این منطقه می‌باشد. گروههای اجتماعی مختلفی که در قهستان نقش تعیین کننده‌ای داشتند به طور مختصر و موجز در ذیل به آنها پرداخته می‌شود.

۱. از جمله این حاکمان، ابوالحسن بن ابوعلی محمد بن محمد را بوسهل بن ابوالقاسم علی بن محمد بن محمد بن محمد بن ابراهیم را می‌توان نام برد.

صعالیک: صعالیک یا سالوکان خراسان که در اواخر طاهریان با وجود ارتباط با امید خراسان موجب نا امنی راهها و هرج و مرج ولایت بودند به تدریج به اطاعت یعقوب سر نهادند. دسته ای از آنان در راهها غالباً کاروانها را می زدند و مسافران را لخت می کردند و دعوا می کردند که حق خویش را از بیت المال می ستانند و از بسیاری جهات شبیه به عیاران که در ادامه آورده خواهد شد، بودند. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۵۳۱)

عیاران: گروه اجتماعی متشکل از افراد روستایی و شهری بودند که خصلت هایی چون ذکاوت و جوانمردی داشتند و با هدف تعدیل ثروت و برپایی عدالت اجتماعی و راهها به کاروانهای تجاری و در داخل شهر به محل کسب و منازل اغنیاء دستبرد می زدند و اموال به دست آمده را با رعایت انصاف میان فقرا تقسیم می کردند. آنان در مقابل ظلم و تبعیضات دستگاه خلافت دست نشانندگان آنها به پا خواستند و ضمن زد و خورد با آنان، مدافع مردم بودند. (ترکمنی آذر، ۱۳۷۷: ۱۲)

مطوعه: از ریشه طوع و به کسانی اطلاق می شد که داوطلبانه گروههای نظامی تشکیل می دادند و ضمن دعوت مردم به فروع دین اسلام، در مرزهای اسلامی نیز با کفار به جنگ می پرداختند و چون این عمل، جهاد در راه خدا محسوب می شد نام نمازیان نیز بر آنان اطلاق شده است. مطوعه اطاعت از خلیفه را بر خود واجب می دانستند این در حالی است که بخشی از سپاه یعقوب را هم تشکیل می دادند. (همان، ۱۱)

و اما برای روشن تر شدن وضعیت اجتماعی و فرهنگی منطقه قهستان باید ترکیب جمعیتی و نژادی نیز توجه داشت که شامل گروههای زیر بودند:

بومیان منطقه: ما بیشتر از آنکه از بومیان این منطقه اطلاع داشته باشیم از دیگر گروهها باخبریم و شاید راه تشخیص این بومیان در منابع، در بحث گویش و زبان باشد که به آن در موقع مناسب پرداخته می شود.

کردها: اصطخری در کتاب خود مردم این منطقه را کرد خوانده و گفته است اینها به پرورش گوسفند مشغولند (اصطخری، ۱۳۶۸: ۲۱۶) و هر جا از گوسفند داران صحبت کرده به نظر می‌رسد منظورش همان کردها هستند.

ترکها: بلاذری و ابن خلدون به وجود ترکان در منطقه قهستان اشاره دادند. اشیپولر اعتقاد دارد که عنصر ترکی آسیای صغیر در ازمنه قدیم به ایران آمده اند ولی تازه در قرن دوم هجری آنان را به درستی شناختند و در قرن چهارم هجری به سرحدات مناطقی مثل قهستان رسیده اند. (اشپولر، ۱۳۶۴: ۴۴۸)

اعراب: بعد از فتح مناطق شرقی ایران توسط اعراب طوایف کثیری از آنان از جمله تمیم، مضر، طی، بکر بن وائل و... در قهستان ساکن شدند. امروزه نیز تعدادی از مردم این منطقه در جنوب قهستان به عربی تکلم می‌کنند. (همان، ۴۳۹)

زطهای هندی: این گروه به روشنی از دیگران متمایز بودند و با کولیان پیوستگی داشته و به صورت گروههای منفردی تا قهستان پیش رفته بودند، این دسته بصورت ظاهری هم که شده، اسلام را پذیرفتند. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۳۲۱)

در بحث اینکه اهالی قهستان به چه زبانی تکلم می‌کردند باید گفت طبعاً گروههایی که در آنان نام برده شد به زبان مادری خود تکلم می‌کردند اما به تدریج زبان عموم مردم خادلی گردید و چنانچه مقدسی می‌گوید زبانی خشن داشته اند. که گویش محلی آن

منطقه شمرده می‌شد. البته زبان کردی نیز کم مورد استفاده قرار نمی‌گرفته که بقول اشیپولر شاید چون زبان آنها با بقیه فرق می‌کرده آنان را کرد دانسته اند. (شریعتی، ۱۳۴۵: ۲۶-۲۷)

مشاهیر قهستان در قرون سوم و چهارم:

قهستان در عرصه علم و دانش همیشه پیشتاز بوده است و از این رو شخصیت های بزرگی را به جامعه علم و دانش و ادب عرضه داشته است. در اینجا به برخی افرا شهیر و بسیار بادانسی که در طی دو قرن سوم و چهارم هجری در قهستان زیسته اند و به

مناصب مهمی مانند وزارت و دیگر مناصب دولتی رسیده اند اشاره‌ای هر چند کوتاه می‌شود:

ابوالحسن الطیبی علی بن محمد بن سهل الشافعی، که فقیهی مشهور بوده است. (خسروی، ۱۳۶۶: ۳۰۷)

ابوبکر وراق: فقیه شافعی که وراق ترمذی یا بلخی خوانده می‌شود و صاحب کتاب «عالم و متعلم» بوده است. (کازرونی، ۱۳۷۴: ۱۴۶)

ابوسهل زوزنی: از ملازمان محمود غزنوی که پس از مرگ وی به وزارت مسعود رسید و گفته می‌شود که وی حسنگ وزیر را بالای چوبه دار فرستاد.

ابی طیب المعصبی: وی از فضلا و شعرای عصر سامانی و وزیر نصر بن احمد سامانی بود. وی صاحب دیوان رسائل امیر نصر نیز بوده است. (زنگویی، ۱۳۸۸: ۹۰)

ابویعقوب اسحاق بن محمد بن عبدالله الجنابذی: وی از محدثین بزرگ قرن چهارم بوده است. (مولوی، ۱۳۵۴: ۱۴۶)

ابومنصور احوذبن محمد: فقیه بوزجانی که در سال ۳۸۶ فوت شده است. (حلی، ۱۳۸۲: ۲۸۷-۸۷)

ابوالوفا محمدبن محمدبن یحیی بن اسماعیل بوزجانی قهستانی: وی از بزرگترین ریاضی دانان و منجمان ایرانی مسلمان به شمار می‌آید از جمله آثار او می‌توان به شرح کتب ذیوفانطس در حساب و جبر و الجبر و المقابله خوارزمی اشاره کرد. (مقدسی، ۱۹۶۷: ۳۱۸)

نتیجه گیری

قهستان بعد از ورود اسلام به ایران آن چنان مهم بوده که به آن دروازه خراسان می‌گفتند و مورد توجه مورخان و جغرافی نویسان سده های نخستین اسلامی قرار گرفت. روند تاریخی قهستان گواه آن است که در جنبش‌ها و قیام‌های تاریخی همیشه در

بطن حوادث قرار داشته است و بدون هیچ شبهه ای این مسئله از همان شرایط طبیعی و ویژگی های خاص اجتماعی قهستان نشأت می گیرد. با روی کا رآمدن طاهریان اولین سلسله حاکمان ایرانی بعد از اسلام، حاکمان محلی (خزیمه ها) در برابر آنها سر فرود آوردند قهستان طی سالهای حاکمیت این سلسله و حکومت های دیگر یعنی صفاریان، سامانیان و غزنویان به طور ویژه مورد توجه بود. در طی قرن سوم و چهارم هجری گروههای اجتماعی و فرق مذهبی مختلف در قهستان وجود داشت و مشاهیر نامی در قهستان مانند بوسهل زوزنی که از ملازمان محمود و در زمان مسعود به وزارت هم رسید و ابوالوفاء بوزجانی، ریاضیدان بزرگ و دیگران می زیستند که منشاء خدمات فراوانی در طی این قرون بودند.

منابع:

- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۶۵) الکامل، ترجمه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چ دوم، تهران: نشر دنیای کتاب، ج ۱.
- ابن حوقل، (۱۳۶۸) صورة الارض، ترجمه شعار، چ دوم، تهران: نشر امیرکبیر.
- ابن خلدون، (۱۳۶۳) عبدالرحمن بن محمد، العبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، مجلد ۱، ۲، ۳.
- ابن رسته ، عمر، (۱۳۶۵) الاعلاق النفیسه، ترجمه و تعلیق حسین قره چانلو، چ اول، تهران: امیرکبیر.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، (۱۳۷۶) تجارب الامم تعاقب الهمم، ترجمه علیقلی منزوی، تهران: انتشارات توس، ج ۵.
- ابوالفداء الملک الموید عماد الدین اسماعیل، (۱۳۴۹) تقویم البلدان، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- احمدیان، محمد علی، (۱۳۷۴) جغرافیای شهرستان بیرجند (با اشاراتی به تاریخ و فرهنگ این شهرستان) مشهد: آستان قدس رضوی، شرکت به نشر.
- اشپولر، برتولد، (۱۳۶۴) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جوادفلاطوری، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ج ۱.
- (۱۳۶۹) تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه مریم میر احمدی، ج ۲.
- اصطخری، ابراهیم بن محمد، (۱۳۶۸) مسالک و الممالک، بکوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
- آیتی، محمدحسین، (۱۳۷۱) بهارستان در تاریخ رجال و تراجم قهستان، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد چاپ دوم.
- باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، (۱۳۴۴) یعقوب لیث، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- باسورث، ادموند کلیفورد، (۱۳۸۵) تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، چ پنجم، تهران: امیرکبیر.
- بلاذری، احمد بن یحیی، (۱۳۶۴) فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، مصحح محمد فرزاد، چ دوم، تهران: سروش.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۶۲) ایران باستان، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- تاریخ سیستان، (۱۳۶۶) مجهول المؤلف، تهران: ناشر کلاله خاور.
- ترکمنی آذر، پروین و پرگاری، صالح، (۱۳۷۷) تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران: سمت.
- توکلی مقدم، غلامحسین، (۱۳۷۵) وجه تسمیه شهرهای ایران، چ اول، تهران: نشر میعاد، ج ۱.

- جرفادقانی، (۱۳۵۷) ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ عتبی، به اهتمام جعفر شعار، چ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- جوزجانی، منہاج سراج، (۱۳۴۲) طبقات ناصری، مصحح عبداللہی حبیبی، چ دوم، کابل: انجمن تاریخ افغانستان، ج ۱.
- جیہانی، ابوالقاسم بن احمد، (۱۳۶۸) اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری، تهران: شرکت به نشر.
- حافظ ابرو، (۱۳۷۰) جغرافیایی تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، تصحیح و تعلیق غلامرضا وهرام، تهران: انتشارات اطلاعات.
- حبیبی، عبدالحی، (۱۳۶۷) تاریخ افغانستان بعد از اسلام، چ سوم، تهران: نشر دنیای کتاب.
- حدودالعالم، (۱۳۶۲) از مولف ناشناس به اهتمام دکتر منوچہر ستودہ، تهران: طہوری.
- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع، (۱۳۷۶) فرهنگ تاریخی و جغرافیایی شهرستانهای ایران، چ اول، تهران: نشر کومش.
- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۲) تاریخ تمدن در اسلام، چ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- حموی، یاقوت، (۱۳۶۲) گزیده مشترک یاقوت حموی، ترجمه محمد پروین گنابادی، چ دوم، تهران: انتشارات کتابخانه ابن سینا.
- خسروی، محمدرضا، (۱۳۶۶) جغرافیای تاریخی ولایت زاوہ، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- خواندمیر، (۱۳۵۳) تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، چ دوم، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام، ج ۲.
- دہخدا، علی اکبر، (۱۳۴۴) لغت نامہ، تهران: دانشگاه تهران.
- رضایی، جمال، (۱۳۸۱) بیرچند نامہ درآغاز سده چهارم خورشیدی، چاپ اول، تهران: انتشارات ہیرمند.

زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۶) تاریخ ایران بعد از اسلام، چاپ یازدهم، تهران: امیرکبیر.

زمانی، عباس، (۱۳۵۱) قلعه دختر، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۶. زنگوئی، مهدی، (۱۳۸۸) قهستان (خراسان جنوبی)، چاپ اول، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

سایکس، سرپرسی، (۱۳۶۳) تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخرداغی گیلان، چ دوم، تهران: نشر دنیای کتاب، ج ۱.

شریعتی، علی، (۱۳۴۵) راهنمای خراسان، تهران: سازمان جلب سیاحت. شهیدی، جعفر، (۱۳۶۲) تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، تهران: ستاد انقلاب فرهنگی، مرکز نشر دانشگاهی.

شیروانی، زین العابدین، (۱۳۱۵) بستان السیاحه، طهران: میرزا محمود خوانساری چاپ سنگی.

صورالاقالیم، (۱۳۵۳) ناشناخته، به کوشش منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران. طبری، محمد بن جریر، (۱۳۵۳) تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ج ۵.

عباس‌زاده، حسین، (۱۳۷۴) پژوهشی بر آثار و بناهای تاریخی ناشناخته شهرستان قاین و اهمیت آنها از دیدگاه باستان‌شناسی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد.

عنصری بلخی، (۱۳۶۹) برگزیده اشعار، بکوشش محمد دبیر سیاقی، چ پنجم، تهران: امیرکبیر.

فرای، ریچارد، (۱۳۶۵) بخارا در قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، چ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

فرخی سیستانی، (۱۳۶۳) دیوان، بکوشش محمد دبیرسیاقی، چ سوم، تهران: کتابفروشی زوار.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۷۲) شاهنامه، تهران، جلد سوم.

فرقانی، محمدفاروق، (۱۳۸۱) تاریخ اسماعیلیان قهستان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

قبادیانی، ناصر خسرو، (۱۳۵۵) سفرنامه، بکوشش محمد دبیرسیاقی، چ دوم، تهران: نشر زوار.

قصابیان، محمدرضا، (۱۳۸۸) خراسان در دوران اسلامی، فصل نامه مشکوه شماره ۵۷، کازرونی، احمد، (۱۳۷۴) پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیای تاریخی بیهقی، چ اول، بی جا، موسسه فرهنگی آیات.

کریمی زنجانی اصل، محمد، (۱۳۸۱) درآمدی بر کشاکش غزالی و اسماعیلیان، چ اول، تهران: نشر کویر.

گابریل، آلفونس، (۱۳۴۸) تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه‌ی فتحعلی خواجه نوری، ابن سینا.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، (۱۳۶۳) تاریخ گردیزی، مصحح عبدالحی حبیبی، چ اول، تهران: نشر دنیای کتاب.

لباف خانیکی، (۱۳۷۳) رجبعلی، قهستان خاستگاه ساگارتیان، کتاب پاژ، شماره ۱۵.

لباف خانیکی، رجبعلی، (۱۳۸۳) راه های خراسان، پایان نامه کارشناسی ارشد، منتشر نشده، دانشگاه آزاد اسلامی تهران جنوب گروه باستان شناسی.

لسترنج، گای، (۱۳۶۴) جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لین پول، استانلی، (۱۳۶۳) طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران: نشر دنیای کتاب، ج ۲.

مجهول المؤلف، (۱۳۵۲) تاریخ سیستان، مصحح ملک اشعراى بهار، چ دوم، تهران: انتشارات خاور.

- مجهول المؤلف، (۱۳۵۳) هفت کشور (صورالاقالیم) مصحح منوچهرستوده، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۶۵) نزهةالقلوب، بکوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه طهوری.
- مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۱) جغرافیای تاریخی ایران باستان، چاپ اول، تهران: نشر دنیای کتاب.
- مفتخری، حسین و زمانی، حسین، (۱۳۸۴) تاریخ ایران از ورود اسلام تا پایان طاهریان، چاپ دوم، تهران: سمت.
- مقدسی، (۱۳۶۱) احسن التقاسم فی معرفته الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مولفان و مترجمان، چاپ اول.
- مقدسی، (۱۹۶۷) احسن التقالیم فی معرفه الاقالیم ف الطبیعة الثانیة، لیدن: بمطبعة بریل.
- مولوی، عبدالحمید، (۱۳۵۴) آثار باستانی خراسان، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- میر خواند، (۱۳۶۶) تاریخ روضه الصفا، تهران: کتابفروشی خیام، ج ۱.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، (۱۳۵۱) تاریخ بخارا، ترجمه ابونصراحمد بن نصر القبادی، مصحح مدرس رضوی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۳۲) سلجوقنامه، تهران: کلاله خاور
- هردوت، (۱۳۳۶) تاریخ هردوت، ترجمه هادی هادی هدایتی، تهران: دانشگاه تهران.
- هروی، جواد، (۱۳۸۰) تاریخ سامانیان، چ اول، تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، ابن واضح، (۱۳۴۳) البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ، (۱۳۴۶)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.